

## پنج مشکل بنیادین روشنفکر افغانستان، بخش سوم و آخری

4. شرطی شدن

5. اصطکاک روانی

### 4. شرطی شدن

روشنفکر زخمی و جنگ زده، در اتمسفر دود نفس می کشد و افق تابنده دید ندارد. این روشنفکر، رفته رفته با سلسله ای از شرط ها و نشانه ها خوی میگیرد، شرط ها به اکسیجن زندگی اش تبدیل می شوند. چنین آدمی یک روشنفکر شرطی است. شرطی بودگی به یکی از شاخصه های بنیادین دگرش تبدیل میگردد. روزمرگی های خصوصی و سیاسی اش در هاله ای از بازتابهای مشخص، مشروط میمانند. آنچه در ذهن و عقل و احساسش بالاجبار ذخیره شده است، بنمایه روشنفکری اش را می سازد، آنچه در کرکترش ته نشین گشته، شالوده شخصیت و منش روشنفکرانه اش را ساختار می بخشد.

روشنفکر شرطی در هر معادله ای بطرز یک سان به میدان می آید. در میدان مکالمه، زره می پوشد، در میدان نوشتار با لباس آهنین ظاهر می گردد، در شام شعر و سخن، با گلوله های رسام میدرخشد. مطابق اشاره ها و انگیزه های حک شده، به عکس العمل دست میزند، عکس العمل روانی، عکس العمل جسمانی. روشنفکر شرطی در برابر هر مکالمه و هر نوشتاری، در برابر هر چهره و هر خاطره ای، مبتنی بر معیارات و مقیاس های تثبیت شده درونی، درگیر میگردد و دفعتن بازتاب نشان میدهد، نه مطابق ساختار بحث و کیفیت نوشتار.

چنین روشنفکری، در پاسخدهی، بی حوصله و مانند رعد، تیز و غرشناک است. همیشه خود را برای دفاع از خود بنمایش میگذارد. روشنفکری است در حال حمله و یورش. این گونه روشنفکر فقط با نشانه های عینی و نشانه های ذهنی سروکار دارد. وقتی یک نشانه را می بیند یا می شنود بزودی و بطور ناخودآگاه عکس العمل جوشان و خروشناک نشان می دهد. هرگز نمی اندیشد چون شرطی شدگی توان

اندیشیدن را از او سلب کرده است. با شبکه ای از نشانه ها درگیر است، این نشانه ها می توانند یک واژه باشد، یک جمله باشد، یک کتاب باشد، یک مصرع باشد، یک مکالمه باشد، یک تابلو باشد، یک آهنگ باشد، یک کلیپ باشد، یک صدا باشد، یک تبسم باشد، یک گروه باشد، یک قوم باشد، یک زبان باشد، یک ژست باشد، یک فکاهی باشد... هرچه باشد روشنفکر شرطی با **درک و تجربه ای که از نشانه دارد**، در برابرش می ایستد و بدون تأمل و تحمل، آدم و عالم را بزیر نفی و رگبار می برد.

روشنفکر شرطی روشنفکر معتاد است. معتاد به جنگ زرگری، معتاد به توهین کردن و دعوا جلیبی، معتاد به نانویسی و شفاهیات، معتاد به ناپرسیدن و پرستیدن، معتاد به تشدد و پراگنده زیستن، معتاد به کارها و نگارش های جلف و سطحی، معتاد به حزب سازی و بالانشینی، معتاد به کور خود بینی مردم، معتاد به لاف و شکسته نفسی... و ده ها اعتیاد نازنین دیگر. اعتیاد روشنفکرانه از کجا منشاء میگیرد؟ از درون اوضاع و ازدرون ناپخته خودش. این درون، معدن شرط ها، نشانه ها و اختلالات است. این آدم در اتمسفر شرط ها، معیار ها، میراث ها و مجموعه ای از ذخیره های ذهنی و محرکات حسی خویش نفس می کشد. همه چیز در مغزش آنقدر تکرار می شوند که شعور و احساسش به آن انگیزه ها معتاد میگردند.

روشنفکر شرطی، مقداری از شرط ها را از فرهنگ عمومی جذب میکند (زبان، قوم، مذهب... و) مقداری از انگیزه ها و شرط ها را از لاک های حزبی و صندوق های فکری می گیرد، روشنفکر شرطی، مواد و مصالح شرطی شدن را از تجربه های گسسته و ناپخته، آگاهی های خام و دم بریده، از برداشت ها و تحلیل های غیر مدون و شفاهی، جذب می کند. یک آدم سیاسی که به گروه الف تعلق خاطر دارد با وجودی که تجربه و راهش مهر ابطال خورده باشد، در مکالمه و گفتگو با آدمی از گروه ب، از همان قالب های دیروزی و سنگر های مومیایی شده، بدفاع بر میخیزد. این دفاع دفاع شرطی است، که روشنفکر را از روشنفکری جدا می سازد، چه، وظیفه روشنفکر نقد تجربه های پراگنده است، نقد آگاهی ها است، تعارض بین امروز و گذشته است، فردی که این کار را نمی کند یا نمی تواند بکند، روشنفکر نخواهد بود ولو با هزار و یک نوع دار دار و الم شنگه خود را روشنفکر بنامد.

روشنفکر شرطی از درون خالی است. دیواری است که در خود غلتیده است. مجموعه ای از عناصر است. چند تا نقل قول، چند ورق محدود یا نامحدود، فهمیدن نامهای چند تا کتاب، چند تا خاطره حماسی، شناختن عکس چند تا فیلسوف و نویسنده، چند تا تجربه نا مدون سیاسی، چند تا دید و وادید عبث، شرکت در چند مجلس کوچک و بزرگ، سرانجام صندوقی از چند تا آه، چند تا یأس و چند تا افسوس... اجزا و عناصر روشنفکری اش را تشکیل می دهد.

نوع دیگر روشنفکر شرطی کسانی اند که در لاک های تشکیلاتی و صندوق های مشخص فکری نفس نکشیده اند ولی اینان نیز از بد حادثه، برای خود لاک های

کوچک و صندوق های بزرگ ساخته اند ، با فرو رفتن در شرط های قومی، مذهبی و انگیزه های زبانی ، خود محور بینی و ازدماغ فیل افتیدگی،زمینه شرطی شدن های شان را به شکل دیگری فراهم ساخته اند. این طایفه نیز با کشش و جاذبه نشانه ها به جرقه ، غرش و زیستن میرسند.

درگیری با روشنفکر شرطی زور فیل میخواهد.چه، روشنفکر شرطی قدرت مکالمه و پلمیک را ، با غوطه زدن در برکه های نیلی نشانه ها، از دست داده است. از این رو اگر

به سراغ او می آید

نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترک بردارد

چینی نازک تنهایی او

## 5 . اصطکاک روانی

روشنفکر افغانستان تا هنوز نتوانسته است از یکسو با متن ها و نوشته های خود و از سوی دگر با متنهای دیگران به گفتگو و پرخاش بنشیند . آنچه که تا هنوز روشنفکر سیاسی و روشنفکر سنتی انجام داده است، دست چین کردن نقل قول ها و تأویل آنها بنفع خود و گروه کوچک خود بوده است. ساختار روانی روشنفکر افغان، بوسیله قالب های حزبی ، قومی ، مذهبی ، زبانی و هکذا سنتی ریخته شده است. روان هر روشنفکر روان زخمی و مصنوعی است، مانند خواب مصنوعی.

کسی که در فضای معین فکری-تشکیلاتی تربیت و پرورش یافته است، دارای روان و اخلاقیاتی است که در همان فضا کاشته شده است. روان هر روشنفکری آگنده از تأثیرات فرهنگ عمومی(جامعه و خانواده) و محصول تربیت سیاسی و ... بوسیله معیار های چوکاتی و تابوتی است.

در جامعه جنگ آلود ما، روشنفکر چپ، روشنفکر راست، روشنفکر قومی ، روشنفکر لیبرال روشنفکر دموکرات، روشنفکر اکادمیک، روشنفکر سنتی، روشنفکر سرکاری...همگی به تناسب و اشکال متفاوت دچار بحرانات و اختلالات روانی اند. چیزی که تا هنوز ما آنرا جدی نگرفته ایم.

جنگ تن به تن

جنگ زرگری

هرکس علاقه دارد که دیگری را از صحنه بردارد، مهم نیست که ولو این تسویه حساب ها به دوپل و حذف فزیکتی خاتمه پیدا کند، دوپل با شمشیرهای چوبین، دوپل با واژه های خونین، جنگ تن به تن، جنگ زرگری، میراث شکوه مندی است که طی این چند سال پسین از روشنفکر بجای مانده است. هرکس بجان هر کس افتیده است، فضا آنقدر خونریز و میخ آلود است که به جز حرکت کارد و چرخش خنجر، به هیچ حرکت و چرخش دیگر نمی توان دل خوش کرد.

ما که در دهه دوم قرن بیست و یکم زندگی میکنیم، گاهی چرت و پندار مان عقب مانده تر از قرن کیکاووس و گشتاسب میگردد. ما در عصر پهلوانان رویین تن قرار نداریم آنگونه که پسر گشتاسب با شوهر تهمینه، بنماینده دو سلطنت به نبرد تن به تن به مصاف آمدند و با رها شدن تیر سیمرغی یعنی تیر دو پیکانه، چشمان رویین تن بلخی برای همیشه خاموش گردید تا پیروزی سلطنتی بر سلطنت دیگر ثبت تاریخ ماند... ما نمی توانیم مانند رویین تنان بلخی و زابلی، روشنفکر امروزینه را که با زور اندک، دعوای جهان پهلوانی دارد، بنماینده گی از دو حزب، دو اندیشه، دو مذهب، دو قوم، دو سمت، دو دولت به میدان نبرد بیاوریم تا با آرایش جنگ تن به تن، قهرمان و قهرمانی خلق کرده باشیم. روشنفکر نه بنماینده گی یک جمع، که بنماینده گی از حریم خود، به سوی جتگ می رود. قرار گرفتن در زیر چتر جمعی، نوعی از درمانده گی و بی پناهی است که روح روشنفکر را اشغال کرده است. جدال تن به تن که در فرم جنگ زرگری بنمایش می آید و همه روزه در غیاب واقعیت و غیاب مردم اجرا میگردد، شرنگی است که در جام هر یک مان پر و خالی می شود.

**روشنفکر قومی**، روشنفکریت خود را از جرثومه های قومی جذب می کند. فردی که استخوان بندی فکری و روانی اش در کوره قومی و زبانی ریخته شده، در نوشته و گفتگو، در خانه و جاده، در بیداری و خواب، در جلسه و مهمانی... فقط در چارچوب همان قلب ها و قالب ها بظهور میرسد. استدلال و تأویل را نه بر مبنای آگاهی های متفاوت و علمی بل بر اساس حسها و جاذبه های اتنیکی بنا میکنند. از اینروست که روشنفکر قومی در مواجهه با دیگریت قومی با اصطکاک روانی ظاهر میگردد و درین تقابل به نفی بدون چون و چرای دیگران میرسد.

**روشنفکر مذهبی**، آنکه در تشکیلات و فضای مذهبی پرورش یافته است، روحیه، کرکتر و برخوردش را نسبت به دیگران، از همان ریشه های مقدس، قرض میگیرد، و در هنگام برخورد با دیگران به تئوری حذف میرسد. اصطلاح روشنفکر دینی، بجای خود موضوعی برای بحث جداگانه است. روشنفکر مذهبی، بیرون از خود را در پرده شک می بیند. نه تنها که اندیشه و اعتقاد آدمیزاد برایش از اهمیت بنیادین برخوردار است که بین شکل لباس و قیافه آدمها نیز خط فاصل می کشد.

**روشنفکر دموکرات**، درکشور ماروشنفکر دموکرات نیز هنوز در درون خویش دموکراتیزه نشده است. روشنفکر دموکرات، در منش و نگرش خود چیز کمی از آدمهای قومی و مذهبی ندارد، چون دموکرات بودن ما، فرایند اصیل و سامانمند را طی نکرده

است، فقط در گفتار این نام را با خود حمل میکند و در عمل یعنی در لحظه های مکالمه و نگاشتن (هکذا در خانواده و جامعه)، با تلوار مینویسد و با گرز و سپر به میدان مکالمه و رقیب زدایی ظاهر میگردد. با اندک تنش و مخالفتی به نفی دیگران میرسد. روشنفکر دموکرات در درون خود دیکتاتور و استبدادی مانده است (چنانچه در بحث استبداد رأی به این معضله روشنفکری پرداخته شد). شاید از روشنفکر قومی و مذهبی زیاد جای گله نباشد که چرا به حذف دیگران یعنی جانشینی میرسند. ولی از روشنفکر دموکرات این پرسش را باید کرد که چرا به تحمل و همنشینی تمکین نمی کند؟

**روشنفکر چپ**، آدمی که در هوای چپ و چپ چپ نفس کشیده است، همان است که بوده و همان هست و همان خواهد بود. یک روشنفکر چپ هم اکنون همانست که چهل سال پیش بوده است. روشنفکر چپ حتا ژست و طرز خندیدن را از ایزم ها و دیالک تیک میگیرد چه رسد به پلمیک و اندیشه و نوعیت انقلاب. برای روشنفکر چپ در قدم اول غیر از چپ، دیگران برای ذهنش پدیده مطروده است، و در قدم دوم، چپ غیر خودی نیز برایش قابل حذف، امتناع و انکار است. از همینروست که چپ در درون خود نیز با خود، سازگاری را از دست میدهد و تا جایی پیش میرود که به آحاد خویش تجزیه می گردد و درین صورت نیز برای هر چپ منفرد، چپ به حیث کتله و مجموعه، منسوخ میگردد. روشنفکر چپ به غیر از خود یعنی به غیر از چپ اندیشی، سایر طیف های روشنفکری را سیال نمی گیرد. به همین خاطر روشنفکر چپ هم با خود در اصطکاک قرار دارد (به علت تضاد بین واقعیت و ذهن) و هم بر دیگران بار اصطکاک روانی را تحمیل میکند.

شاید این سخن فروید به انواع روشنفکر کشور ما صدق میکند که "هر اثر ادبی، نتیجه بیماری روانی نویسنده است".

اصطکاک روانی یک شاخصه بنیادین است که روشنفکر را در چنبره و داربست خویش آویزان کرده است. طیف های نامبرده روشنفکری هر کدام شان خود را سرتاج دیگران میدانند. بمجردی که در یک مکالمه عادی، در یک بحث جدی، در یک مجلس، در یک میز مدور، در یک مقاله، در یک مصاحبه... در برابر هم قرار میگیرند، اولتر از همه از لحاظ روانی در دایره اصطکاک و تقابل می غلتند، این رویارویی برای شان حکم یک مصاف بین دوست و دشمن را پیدا میکند و بدون درنگ بروی هم سیلی و شمشیر میریزند، دو روشنفکر نه پس از ساعت ها بحث و گفتگو که در همان چند لحظه محدود، دچار حذف یکدیگر می گردند.

عکس العمل روانی در مقابل یک چهره یا یک طرز فکر، بلایی ست که از ناپختگی و نابالغی روشنفکر سرچشمه میگیرد. شخص الف در برابر شخص ب بخاطری تحمل را از دست می دهد که ذخیره های ذهنی و تربیتی الف در برابر ب، قدرت روانی و قدرت منطقی برای ایستادن و گفتگو را ندارد و به همین طور ب در مقابل الف... و الخ. آنچه در باره افراد صدق میکند درباره برخورد های گروهی نیز صادق است.

ستیزاییم باهم چون زبان هم نمیدانیم

چه نادان همسرایانیم!

روانها- شیشه هایی از شرنگ رنج آگنده-

سخنها- سبزه هایی خاکسود از سردی پاییز -

و دلها

چون تهی گهواره های کودک امید

چو چاووشان جادو، روی بر شب، پشت بر خورشید.

دروازه های بسته تقویم، ص 2

## خود شکنی

روشنفکر دوران ما روشنفکر مرضی است. ما باید این مرض ها را جدی بگیریم. چرا مقلد هستیم؟ چرا مستبدالرأی هستیم؟ چرا نمی اندیشیم؟ چرا با حذف دیگران شاد می شویم؟

روشنفکر اگر میخواهد روشنفکر شود، چاره ای ندارد مگر اینکه خود را در تمام ابعاد بشکند و تازه کند. مومیایی های دیرمانده را بتراشد تا چهره و اندامش با حرکت و همسویی با دیگران، شکوفا شود. از برکه های منفرد برخیزد و به دریا های مردم شناور شود. آنکه خود را از دست و از پا شکسته است، شکستن را بشیوه دیگر از سر بگیرد. ما میترسیم که چگونه بت های تراشیده را بشکنیم. چگونه به میراث های مقدس (برای هر روشنفکر، گذشته اش در جامه تقدس ظاهر میگردد) پشت کنیم. شکستن به معنای تخریب و انهدام مطلق نیست بل بمعنای سازندگی و تازه شدن و نوشتن است. آنچه ما را از شکوفایی و بالندگی باز میدارد، آن ها را بشکنیم، همان گونه که یک منتقد یک خواننده هوشیار، ساختار یک نوشتار را می شکند، میریزاند و شکستن و ریزاندنش بمعنای آباد کردن و تولید یک متن دیگر است.

از منش و نگرش و روشهای یک بعدی تا میراث های ته نشین شده چند بعدی، همه چیز را در پرتو صداقت، اندیشیدن و پرسیدن، دگرگون کند. از ناف زمین بودن و سرتاج دیگران بودن، بگذرد، تا اینکه به فرد متفاوت از پیش تبدیل گردد. لاک را ویران کند و مانند شهبه های رنگین بال از درون به بیرون پرواز را تجربه نماید. پرواز انفرادی و پرواز دسته جمعی.

پرواز در فضای مرغانچه لطفی ندارد، لقمه در تاریکی/لاف در مسافری بس است، تاریخ با دشنامهای بلند تغییر نمی خورد، نامها و ظرایف پدیده ها را جعل کردن سودی ندارد، نوشته های سطحی ثبوت افلاس است، غرش در بلندی های جابلسا به شرشر باران نمی رسد، چیغ زدن در غندی خیر به جاده کرباس و ابریشم منتهی نخواهد شد. بهار افغانستان با تزئین گلهای کاغذی و پرستوهای آتشین، آغاز و آباد نمی گردد. روشنفکر از نقد عقل و نقد خویش آغاز شده و بدون نقد، حتا در صداقت خویش نیز میشارد.

**روشنفکر متفاوت**، روشنفکر چند بُعدی است، روشنفکری است که بجای جانشینی و قطعیت، به همنشینی و عدم قطعیت متمایل است. این روشنفکر کسی است که از فراز خاکستر های دیروز برمیخیزد، با جذب اندیشه ها، تجربه ها، منش ها، بسوی گفتگو و تعارض پیش میرود. روشنفکر متفاوت یعنی روشنفکر قرن بیست و یکمی. روشنفکر دگر پذیر. روشنفکری که از روی تیغ امتناع و انکار، صمیمانه عبور می کند. روشنفکری که از میدان عدم قطعیت بلند می شود. روشنفکر لاک شکن. روشنفکر خود شکن.

این نوع روشنفکر خواهد توانست درجه مأموریت خود را با نوشتار و تولید متن های چاره ساز و جدی، گفتگو های سازنده و دوامدار، ترسیم و تثبیت نماید. به افغانستان بیندیشد و راه نجات و سعادت مردم آنرا در ادغام انرژی های جمعی، جستجو کند. روشنفکر امروزینه تا خود را از ناف دیروزینگی نبرد، به روشنفکر متفاوت تبدیل نگردد، شاید ربع دوم قرن بیست و یکم نیز در جنگ زرگری با خود و منزوی ماندن از مردم، سپری گردد.

آیا ما تا هنوز به سویده فردی و سویده جمعی از خود پرسیده ایم که چرا ما روشنفکران، اینقدر گیج، پراکنده، بی دستاورد و پرورش نیافته ایم؟ آیا پرسیده ایم که چرا حتا زور جمعی ما\*\*\* (زور گروهی، زور حزبی) عقیم، بی تأثیر و نانوشتر مانده است؟ آیا پرسیده ایم که چرا نمی توانیم مانند روشنفکران جوامع زاینده و پویا، راه های رفته و هنوز در حال رفتن را به نقد بکشیم؟ روشنفکر مرضی هرگز نمی تواند به پرسش های بنیادین پاسخ بدهد.

متأسفانه که ما تا هنوز در مرحله نقد و طرح پرسش های دگرگون کننده نرسیده ایم. هنوز نمی توانیم متکی به خود متکی به انرژی درونی، بالهای شکننده شناختن را بسوی افق های نوین به پرواز آوریم. این مرحله را به هر شکلی که می شود باید نسل نوین روشنفکری سر و سامان بدهد، اگر نسل های خسته و پیر، که بار یک دوره تاریخ روشنفکری را بر شانه های زخمی خویش حمل کرده اند، نتوانند بخاطر روشن شدن امروز و آینده، به تاریخ گذشته و معاصر خویش نقد بنویسند (تا هنوز چنین نشانه هایی به چشم نمی خورد که شخصی یا گروهی قلم گرفته باشد و کارکرد های فاجعه آفرین یا مقاومت غرور آفرین خود را بدون حب و بغض نقادی کرده

باشد)، نسل تازه ای باید به میدان آید و با حفظ حرمت به پیشکسوتان مبارز و تحول آفرین\*\*\*\*، راه های طی نشده را بپیماید.

سیمرغ هوشمند پرید

کوه ترکید

در تیرگی ماه سی مرغ بهم افتاده و خونین ماند.

## پانوشت ها

---

\* **"روشنگری** بیرون آمدن آدمی ست از نابالغی های خودکرده اش. نابالغی یعنی ناتوانی در به کار بردن فهم خود بدون رهنمود دیگری. نابالغی هنگامی خودکرده است که علت آن نه کاستی فهم بلکه کاستی عزم و دلیری در به کار بردن فهم خویش بدون رهنمود دیگری باشد"

روشنگری چیست؟

کانت درین آموزه به ما نشان میدهد که تقلید و فقدان عزم و دلیری، چه آفتی است. آفتی که روشنگر را از وادی روشنگری بسوی ابهامات و تاریکی ها پرتاب میکند.

\*\* **"بوف کور"** که یک روش و یک نگرش و یک منش است در کنار آن مثلاً می توان از تحولی که نیما یوشیج با شکستن عروض با سرودن شعر "ققنوس" 1316 هجری در فرهنگ شعر بوجود آورد، سخن زد(تحولی که می توانست بوسیله محمود طرزی و استاد خلیلی بوجود آید که نیامد) و به همین طور از سایر نوشته ها... منجمله از کتاب دو جلدی "افغانستان در مسیر تاریخ" میر غلام محمد غبار که نگرش و روش تاریخ نویسی در فرهنگ مان دگرگون کرد و تا هنوز هر مؤرخ که قلم میگیرد میکوشد به شیوه غبار بنویسد که نمی تواند چون غبار علاوه بر نگرش و روش یک منش خاص بود.

\*\*\* **زور جمعی**: در پنجاه سال پسین که دوره سازمانها و احزاب سیاسی است، هیچ حزب و هیچ سازمانی به اتکای انرژي و عقل جمعی، نتوانسته اند یک اثر فلسفی، یک اثر غلمی، یک اثر هنری، یک ترجمه ممتاز... همانگونه که هنرمندان، فلاسفه و دانشمندان غرب ایجاد کرده اند، خلق نمایند. اگر "افغانستان در مسیر تاریخ" و شاید یکی دو نوشته کوتاه دیگر... که نتیجه تلاش، نبوغ و قریحه فردی است، بگذریم در طی 50 سال، زور جمعی و انرژي گروهی مان در مدار صفر چرخیده است.



گروه ها مانند انگل فقط از خورجین آثار دیگران مصرف کرده اند. و بدتر از آن اینکه این استفاده و مصرف بشکل سنتی(در تاریکی بلعیدن) صورت گرفته است. در سنت نگارشی ما، جای نوشتن های جدی و تولید اندیشه همواره خالی بوده است و روشنفکران ارگانیک نیز که در دورن همین سنت نانویسا و ناندیشا نفس کشیده اند، خود را به حیث مصرف کننده محض بنمایش گذاشته است.

یکی از کارهای کلیدی گروه ها را درجه صفر نگاشتن می سازد. زور جمعی مان عمدتاً به چند ورق روزمره و مصرفی خلاصه میگردد. این تولیدات معنوی در بهترین صورت به یک چندنامه و برنامه، یک چندمقاله، یک چندشبنامه، یک چنداعلامیه، یک چندپلاتفرم، یک چند صورت جلسه، یک چند دستور و فرمان، یک چند شهید نگاری و یک چند حماسه نگاری،... و در بدترین نحو آن به یک چند هجونامه، چند سکوت و چند تحقیرنگاری،... خلاصه می شود.

\*\*\*\* **پیشکسوتان** مبارز و روشنفکر این خطه که دارای ویژگی های برجسته و منحصر به فرد مبارزاتی بوده اند، از مشروطه تا امروز، پیشمارند. مولوی محمد سرور واصف، محمود طرزی، عبدالرحمن لودین، محی الدین انیس، میر غلام محمد غبار، سید اسماعیل بلخی، داکتر عبدالرحمن محمودی، عبدالمجید کلکانی، محمد هاشم زمانی، مینا کشور کمال و ....